



## Interpretation and Hermeneutics; Comparative Study of the Principles of Ṭabāṭabāyī and Hirsch's Views

Janmohammad Dehghanpour, Ph.D., Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran

Mehrdad Abbasi (corresponding author), Assistant Professor, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran

Email: [abbasimehrdad@yahoo.com](mailto:abbasimehrdad@yahoo.com)

Babak Abbasi, Assistant Professor, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran

Sayyid Mohammad Ali Ayazi, Assistant Professor, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran

### Abstract

Understanding and interpreting are primary subjects of two sciences of interpretation and hermeneutics and both of them are based on four pillars, namely the author, the text, the interpreter, and the context. Still, hermeneutics is the source of new theories in the fields of understanding and interpretation. These views are sometimes compatible with the Islamic interpreters' principles and fundamentals and sometimes contradict them. In order to determine the possibility of interaction and synergy between the findings of new sciences or their conflict and contradiction, it is necessary to study in this field and compare their fundamentals. So, using a descriptive-analytical method, this study aims to investigate and compare the theoretical principles of the contemporary Islamic commentator, Ṭabāṭabāyī, to the modern western hermeneutist, Hirsch, in the field of understanding and interpretation and determine the results of this comparison. The findings suggest that in the process of realization and interpreting, their principles are relatively-not maximally- similar in four pillars of the author, the text, the interpreter, and the context; the most important common components of their principles are "methodical interpretation," "the author's intention of producing the text," "denotation of the words and the ability to recreate the meaning," "comprehensibility and semantic links of the text," "the instrumental role of the language," "application of the hermeneutical circle." Moreover, they mainly disagree about "the stability and certainty or flexibility of the text interpretation," "the extent of the impact that the interpreter's pre-knowledge, interests, and expectations have on the understanding," and "accepting or rejecting the theory of historicity of the text understanding."

**Keywords:** Principles, Understanding, Interpretation, Hermeneutics, Ṭabāṭabāyī, Hirsch



سال ۵۴ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۰۸ - بهار و تابستان ۱۴۰۱، ص ۱۵۵ - ۱۳۱	HomePage: <a href="https://jquran.um.ac.ir/">https://jquran.um.ac.ir/</a>
شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۲۰	شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۱۹۸
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۲۴	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۹/۲۰
نوع مقاله: پژوهشی	DOI: <a href="https://doi.org/10.22067/jquran.2022.61785.0">10.22067/jquran.2022.61785.0</a>

### تفسیر و هرمنوتیک؛ مطالعه تطبیقی در مبانی آرای طباطبایی و هرش

جانمحمد دهقان پور

دانش آموخته دکتری دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات (تهران - ایران)

مهرداد عباسی (نویسنده مسئول)

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات (تهران - ایران)

Email: [abbasimehrdad@yahoo.com](mailto:abbasimehrdad@yahoo.com)

بابک عباسی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات (تهران - ایران)

سیدمحمدعلی ایازی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات (تهران - ایران)

#### چکیده

فهم و تفسیر محور کانونی مباحث دو دانش تفسیر و هرمنوتیک و بر ارکان چهارگانه مؤلف، متن، مفسر و زمینه استوار است. هرمنوتیک آوردگاه دیدگاه‌های جدید در حوزه فهم و تفسیر است. این نظریه‌ها با مبانی و اصول مفسران اسلامی گاه بر سازشند و گاه در چالش. تعیین امکان تعامل و هم‌افزایی یافته‌های علوم جدید با یکدیگر یا ستیز و تقابل آن‌ها، مستلزم تطبیق مبانی آن‌ها و مؤید ضرورت تحقیق در این عرصه است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با هدف بررسی و تحلیل تطبیقی مبانی آرای مفسر معاصر اسلامی «طباطبایی» با هرمنوتیست معاصر غربی «هرش» در صدد دست‌یابی به پاسخ این پرسش اصلی است که مطالعه تطبیقی مبانی آرای طباطبایی با هرش در حوزه فهم و تفسیر به چه نتیجه‌ای می‌انجامد؟ نتیجه نهایی نشان داد که مبانی آن‌ها در چهار محور نقش مؤلف، متن، مفسر و زمینه در فرایند فهم و تفسیر متن، دارای قرابت نسبی است نه حداکثری. اهم وجوه اشتراک مبانی آن‌ها در روش‌مندی تفسیر، قصد مؤلف از تولید متن، دلالت الفاظ و قابلیت بازآفرینی معنا، فهم‌پذیری و پیوندهای معنایی متن، نقش ابزاری زبان، کاربست دور هرمنوتیکی؛ و اهم اختلاف آن‌ها در ثبات و قطعیت یا سیالیت تفسیر متن، حدود تأثیر پیش‌دانسته‌ها، علاقه‌ها و انتظارات مفسر در فهم و همچنین پذیرش یا رد نظریه تاریخ‌مندی فهم متن است.

کلیدواژه‌ها: مبانی، فهم، تفسیر، هرمنوتیک، طباطبایی، هرش.

## مقدمه

تنوع و تفاوت در مقدمات و مقوماتی که مفسران از آن بهره می‌جویند موجب پیدایش تفاسیر گوناگون از متن می‌شود. به‌طور کلی در پیدایش یک متن گفتاری یا نوشتاری چهار عامل نقش دارد: مؤلف یا گوینده، متن، مفسر و بافت<sup>۱</sup> یا زمینه‌های مرتبط با متن. این عوامل در واقع ارکان فهم به حساب می‌آیند (واعظی، ۱۳۹۷: ۲۲۹-۲۲۸). برجسته کردن و تأکید ورزی بر هر یک از ارکان یاد شده بیانگر گزینش رویکرد خاص تفسیری یا هرمنوتیکی است (رویگرد مؤلف‌محوری، مفسر‌محوری یا متن‌محوری).<sup>۲</sup> فرضیه این است که آرای تفسیری علامه طباطبایی و نظریه‌های هرمنوتیکی اریک دونالد هرش، آن‌ها را در شمار مؤلف - متن محور قرار می‌دهد و مبانی آرای آن‌ها قرابت حداکثری داشته و هم‌خوان است. قرابت و هماهنگی برخی از سنت‌های هرمنوتیکی با سنت تفسیری اسلامی می‌تواند نویدبخش امکان تعامل عالمانه در این دو حوزه دانش باشد. اگر چه گروهی از عالمان اسلامی بر بی‌نیازی به مباحث نوپدید هرمنوتیک در حوزه فهم و تفسیر تأکید دارند.

این مقاله با روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و با هدف شناسایی و مقایسه مبانی فهم و تفسیر در آرای طباطبایی و هرمنوتیک هرش در پی پاسخ به این سؤال است که مطالعه تطبیقی مبانی فهم و تفسیر در آرای طباطبایی و هرمنوتیک هرش به چه نتیجه‌ای می‌انجامد؟ به‌رغم مطالعات نسبتاً پرشمار در دامنه گسترده دو دانش «تفسیر» و «هرمنوتیک» می‌توان گفت عرصه تحقیقات تطبیقی از اندک‌شمار بودن پژوهش‌گرانی که دغدغه تعامل برای جستن راه‌های تاثیر و تأثیر محققانه در این حوزه را دارند رنج می‌برد. بررسی پیشینه موضوع گواه آن است که تا کنون اولاً پژوهشی برای استحصال مبانی فهم و تفسیر طباطبایی و هرش صورت نگرفته، ثانیاً مبانی آنها از منظر ارکان چهارگانه فهم و تفسیر مورد مقایسه تطبیقی قرار نگرفته است. از همین رو می‌تواند از جنبه‌های نوآوری این پژوهش به حساب آید.

محقق ۱۳ مؤلفه مرتبط با عوامل چهارگانه پیش‌گفت (ارکان فهم) را مطابق نمودار ذیل تعیین و مبانی هر یک از شخصیت‌ها را در ارتباط با هر مؤلفه، از آثار آن‌ها استخراج و به‌صورت گزاره‌های منطقی تنظیم و مورد مقایسه قرار داده است.

1 . context.

۲ . از نظر محقق در فرایند فهم و تفسیر، نقش خود متن وزمینه (بافت) مربوط، در تمام رویکردها، غیر قابل انکار است. مثلاً مؤلف‌محوری یا متن‌محوری درهم آمیخته است. دقیق‌تر آن است که گفته شود، مؤلف - متن محور یا مفسر - متن محور.

نمودار ۱: محورها و مؤلفه‌ها در فرایند فهم و تفسیر

مؤلفه‌ها	عنوان محور	محور
۱- قصد مؤلف در تولید متن ۲- تعیین بخشی معنای لفظ	نقش مؤلف	اول
۳- وضع الفاظ و دلالت معنا ۴- پیوندهای معنایی اجزاء متن ۵- زبان متن ۶- فهم‌پذیری متن	نقش متن	دوم
۷- عمل تفسیر متن ۸- استنتاج از متن ۹- پیش‌دانسته‌های مفسر ۱۰- علاقه‌ها و انتظارات مفسر ۱۱- دور هرمنوتیکی	نقش مفسر	سوم
۱۲- زمینه و سیاق ۱۳- تاریخ‌مندی فهم متن	نقش زمینه	چهارم

توجه به دو نکته در توجیه امکان‌پذیری مقایسه تطبیقی آرای تفسیری طباطبایی که منشأ دینی دارد با آرای هرمنوتیکی هرش که خاستگاه غربی دارد حائز اهمیت است:

الف- اگر چه طباطبایی بر خلاف هرش میان تفسیر متون دینی و غیر دینی تمایز قائل است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۳: ۷۶ و هرش، ۱۳۹۵: ۱۵۱ و ۱۵۵) ولی طباطبایی قائل است که فرق بین آن دو در نحوه استعمال الفاظ، چیدن جملات، و به کار بردن فنون ادبی و صناعات لفظی نیست؛ چون در خود قرآن آمده که «و ما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه، لیبین لهم»؛<sup>۱</sup> «و هذا لسان عربي مبین»<sup>۲</sup>؛ بلکه اختلاف بین آن دو از جهت مراد و مصداق است، مصداقی که مفهوم کلی کلام بر آن منطبق است. وی قائل است آنچه در سایر کلمات عربی رعایت می‌شود، در کلام قرآن که عربی است نیز رعایت شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۳: ۷۸). از این توضیح طباطبایی می‌توان نتیجه گرفت که ساختار زبانی قرآن با ساختار زبانی بشری متفاوت نیست و می‌توان آن را در چارچوب قواعد زبانی، فهم و تفسیر کرد. از نظر

۱. ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش، تا برای آنان روشنگری کند (ابراهیم: ۴).

۲. و این قرآن زبانی است عربی آشکار و روشن ساز (نحل: ۱۰۳).

هرش در تفسیر فرقی بین متون دینی و غیر دینی وجود ندارد. هرش می‌گوید: «به عقیده من ... نمی‌تواند چنین باشد که یک مجموعه خاص از مقولات و قوانین وجود دارد که مناسب با هر یک از خانواده‌های متون است، متونی که آن‌ها را ادبی، فلسفی، حقوقی یا دینی می‌نامیم... بلکه چیزی به عنوان تفسیر درونی متن وجود دارد» (هرش، ۱۳۹۵، ص ۱۵۵-۱۵۴). از این بیان هرش می‌توان چنین برداشت کرد که متون دینی را هم می‌توان همانند دیگر متون تفسیر کرد. اگر چه برداشت دیگری هم شده است.<sup>۱</sup>

ب- به‌رغم این‌که واژه «هرمنوتیک» به مباحث تفسیری طباطبایی راه نیافته است ولی می‌توان گفت آراء و روش تفسیری قرآن به قرآن او که همان روش تفسیر متن به متن است درون‌مایه هرمنوتیکی دارد. چون در این روش مفسر با اتکاء به قواعد عام در حوزه فهم و تفسیر در پی کشف مراد و مقصود ماتن متن است.

## تعریف اصطلاحات

با توجه به معانی لغوی و اصطلاحی واژه‌های مبانی، فهم و تفسیر<sup>۲</sup> در تعریف اصطلاح مرکب «مبانی فهم و تفسیر» می‌توان گفت گزاره‌هایی هستند که مقدمات و مقومات، باورهای بنیادین، پس‌زمینه‌های ذهنی و آبخورهای فکری مفسر برای فهمیدن و تفسیر کردن محسوب می‌شوند. در این مقاله، همین تعریف مختار مورد نظر است.

واژه hermeneutics (به معنای علم هرمنوتیک) از فعل یونانی hermeneuein (به معنای تفسیر کردن) اشتقاق یافته و اشاره به نظام فکری‌ای دارد که به طبیعت و پیش‌فرض‌های تفسیر تجلیات بشری<sup>۳</sup> می‌پردازد. رایج‌ترین معنای هرمنوتیک، «بیان کردن»، «توضیح دادن» و «ترجمه کردن» است. گرهارد ابلینگ (الهیات‌دان و فیلسوف سوئیسی) ضمن اشاره به این معانی سه‌گانه کوشید تا آن‌ها را در دامنه‌ی عنوان عام «تفسیر» جمع کند. وی برای جلوگیری از سؤالات بعدی از واژه لاتین interpretor استفاده کرد و در جمع‌بندی موضوع گفت که هر وضعیتی از طریق گفتار، هر کاربرد زبانی از طریق توضیح و هر زبان بیگانه‌ای از طریق ترجمه، تفسیر می‌شود (عباسی، ۱۳۹۴: ۷۹ و ۹۰). هرمنوتیک به جهت تغییر و تطور

۱. شبستری می‌گوید: «از نظر هرش آن‌چه نوشته یا گفته می‌شود، نشانه‌های زبانی است و این نشانه‌ها با قصد معنا دادن از سوی به‌کاربرنده‌ی آن نشانه، معنا می‌دهد نه خودبه‌خود. مثلاً اگر فرض شود متنی نویسنده ندارد یا از آسمان افتاده چنین نوشته‌ای نامفهوم می‌شود» (مجتهد شبستری، ۱۳۹۴، جلسه ۴۴).

۲. «مبانی جمع مبنی به معنای بنیاد، شالوده، بنیان، اساس، پایه و ریشه (فیروزآبادی ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۱۵؛ انوری، ج ۷: ۶۶۰۳؛ شاکر، ۱۳۸۱: ۱۵۱-۱۳۹؛ دهکردی و دیگران، ۱۳۹۴: ۹۴ - ۱۱۷)؛ «فهم» به معنای شناختن یا تعقل (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۴: ۶۱)؛ شناختن با قلب (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۲: ۴۶۰)؛ دانستن (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۲۰۵)؛ «تفسیر» به معنای بیان و توضیح دادن (ابن فارس، ۱۹۹۹ م)؛ اظهار معنای معقول (راغب اصفهانی، ۱۳۸۰)

مباحث آن در طول زمان، مشترک لفظی محسوب می‌شود. این دانش در قرن بیستم با نظریه‌های هایدگر و شاگردش گادامر مبدل به نوعی هستی‌شناسی فهم و پیدایش هرمنوتیک فلسفی شد و دیگر نه یک فعالیت مقطعی و محدود، بلکه عملی مقبول در سطحی همگانی گردید (کریس، لان، ۱۳۹۸: ۹۶).

### ۱- مبانی مرتبط با نقش مؤلف

اهمّ مبانی مرتبط با نقش مؤلف در فرآیند فهم و تفسیر تحت دو عنوان «مؤلف و قصد او در تولید متن» و «مؤلف و تعیین بخشی معنای لفظ» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

#### الف- مؤلف و قصد او در تولید متن

طباطبایی در تفسیر قرآن به دنبال کشف مراد جدی شارع است و معتقد است که قصد شارع هدایت بشر و وظیفه مفسر کشف رهنمودهای شارع برای هدایت و سعادت انسان است. وی کشف مراد را از طریق معنا و دلالت الفاظ متن جستجو می‌کند و قائل است که مراد تحت اللفظی قرآن نیز همانند سایر کلام‌های معمولی از طریق لفظ عربی‌اش فهمیده می‌شود: «قرآن مجید که از سنخ کلام است مانند سایر کلام‌های معمولی از معنای مراد خود کشف می‌کند و هرگز در دلالت خود گنگ نیست و از خارج نیز دلیلی وجود ندارد که مراد تحت اللفظی قرآن جز آن است که از لفظ عربی‌اش فهمیده می‌شود... هرکس به لغت آشنایی داشته باشد از جملات آیات کریمه، معنای آنها را آشکارا می‌فهمد چنان که از جملات هرکلام عربی دیگر معنا را می‌فهمد» (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۴۲-۴۱ و همو، ۱۳۹۰: ج ۹: ۱). وی در جای دیگر توضیح می‌دهد برای فهم مدلول کلام الهی باید کلّ آیات قرآن در آن موضوع را یک‌پارچه مورد دقت و اجتهاد قرار دهیم: «مفسر نباید در تفسیر آیات قرآنی به اسبابی که برای فهم کلام عربی در دست دارد اکتفاء نموده، کلام خدا را با کلام مردم مقایسه کند، برای این که کلام خدا با کلام بشری فرق دارد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۳: ۷۶). ایشان توضیح می‌دهند که این تفاوت به این جهت است که قرآن کلامی است که الفاظش در عین اینکه از یکدیگر جدایند به یکدیگر متصل هم هستند: «... نباید به مدلول يك آیه و آنچه از بکار بردن قواعد عربیت می‌فهمیم اکتفاء نموده، بدون اینکه سایر آیات مناسب با آن را مورد دقت و اجتهاد قرار دهیم به معنایی که از آن يك آیه به دست می‌آید تمسک کنیم» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۳: ۷۶). از این تعبیر می‌توان دریافت که طباطبایی با استمداد از ابزار علوم زبانی و دلالت دالّ بر مدلول در مجموع آیات هم‌موضوع، در پی آن است که بیابد مؤلف با به‌کارگیری الفاظ متن، کدام معنا از معانی لفظ را اراده کرده است؟ (کشف اراده جدی مؤلف) و در چه معنایی استعمال نموده است؟ (کشف اراده استعمالی مؤلف).

از نظر هرش عمل ذهنی مؤلف، هم پدیدآورنده توالی الفاظ و جملات است و هم آفریننده معانی مورد نظر خویش در ورای این واژه‌ها برای انتقال مقصودش (هرش، ۱۳۹۵: ۲۸۶). او قائل است که توالی

واژه‌ها بدون قصد و اراده‌کننده معنا، هیچ معنایی نمی‌دهد (هرش، ۱۳۹۵: ۲۶) و تصریح می‌کند: «متن تنها می‌تواند گفتار گوینده یا نویسنده را بازنمایاند، یعنی معنا، نیازمند معنادهنده است» (هرش، ۱۳۹۵: ۲۹۵). وی استدلال می‌کند: «اگر متن، معنای مورد نظر مؤلف نباشد، پس به‌هیچ وجه هیچ تفسیری نمی‌تواند مطابق با معنای متن باشد چرا که متن نمی‌تواند معنای معین یا قابل تعیینی داشته باشد» (هرش، ۱۳۹۵: ۲۸). هرش قصد را برابر با معنای لفظی متن می‌داند که به‌وسیله آن نشانه‌های زبان‌شناختی قابل انتقال و اشتراک با دیگران است (کوزنزهوی، ۱۳۸۴: ۸۴) و معنا را وابسته به آگاهی (نه واژه‌ها) و محصول آن دانسته و آگاهی را با مؤلف یا خواننده مرتبط می‌داند وی می‌گوید: «معنا متعلق به آگاهی است، نه نشانه‌ها یا چیزهای فیزیکی، آگاهی نیز متعلق به اشخاص است... مؤلف و خواننده» (هرش، ۱۳۹۵: ۴۸). با تأمل در تعبیر هرش می‌توان دریافت که هرش معنای لفظ را به‌صورت سمانتیکی<sup>۱</sup> به واژه‌ها نسبت نمی‌دهد بلکه به آگاهی و قصد مؤلف پیوند می‌زند و از طریق هرمنوتیکی در پی کشف آن است. هرش می‌گوید: «ملاک و معیاری که بر اساس آن دلالت‌ها لحاظ می‌شود یا کنار گذاشته می‌شود، این است که آیا آن‌ها مشمول اراده مؤلف هستند یا نه؟» (هرش، ۱۳۹۵: ۱۶۵).

#### ب- مؤلف و تعیین بخشی معنای لفظ

تعیین بخشی معنای الفاظ متن یعنی این‌که معنای متن را قصد و نیت مؤلف معین و مشخص می‌کند و این معنای مورد قصد ثابت بوده و با تفاوت خوانندگان و مفسران تغییر نمی‌یابد چون این ثبات معنا متأثر از پیوند آن با مؤلف و پدیدآورنده آن می‌باشد.<sup>۲</sup> طباطبایی با پیوند زدن معنا به نیت مستکلم معنای متن را ثابت (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱: ۹-۱۰) و استعمال لفظ در بیش از یک معنا را محال دانسته می‌گوید: «استعمال اللفظ في أكثر من معنى واحد إلى كونه الواحد عين الكثير و هو محال» (طباطبایی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۴۸-۴۹). به بیان دیگر، قرار دادن چند معنای متمایز در عرض هم به عنوان مراد صاحب‌سخن، موجب کثرت عرضی معنا می‌شود که ممتنع است. وی قائل است که مؤلف با توالی و چینش خاصی که به کلمات می‌دهد معنای مورد قصد و اراده خود را به مخاطب انتقال می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱: ۶۹). نتیجه این‌که، مؤلف تعیین بخش معنای الفاظ است.

هرش اراده مؤلف را تعیین‌بخش معنا دانسته می‌گوید: «اراده مؤلف شرط اصلی تعیین است» (هرش، ۱۳۹۵: ۹۸). او معنای لفظی را امری معین و ثابت می‌داند: «معنای لفظی چیزی است که دارای هویت

۱. بررسی سمانتیکی یعنی از نظر علم لغت و دلالت لفظ بر معنا که بتوان فهمید لفظ به‌کدامین معنا و دلالت به‌کار رفته است.

۲. به طور کلی در باره هر متن، سه دایره معنایی متداخل وجود دارد: معنای متعین، معنای محتمله و معنای ممکنه. دایره معنای متعین کوچکترین دایره معناست که واقعاً از سوی مؤلف قصد شده و مراد جدی و مقصود نهایی وی در چینش الفاظ و اقدام به ارتباط زبانی بوده است (واعظی، ۱۳۹۷: ۱۲۵-۱۲۶).

واحد است... ثابت و لایتغیر است» (هرش، ۱۳۹۵: ۷۴ و ۲۸ و ۹۸). وی معنای لفظی مؤلف را قابل بازآفرینی می‌داند: «معنای لفظی مورد نظر مؤلف، معنایی معین و نیز قابل بازآفرینی است» (هرش، ۱۳۹۵: ۵۲ و ۶۴-۶۶). یعنی آن معنا نمی‌تواند تغییر کند. از نظر هرش آن چه که به مرور زمان تغییر می‌کند معنای لفظی مورد نظر مؤلف نیست بلکه معناداری جدید آن لفظ است برای افراد زمان حال. آن فرد می‌تواند حتی خود مؤلف باشد. وی می‌گوید: «معنای اصلی مورد نظر نویسنده نمی‌تواند تغییر کند حتی برای خود مؤلف، اگر چه یقیناً آن معنا می‌تواند انکار شود. هنگامی که منتقدین از تغییرات در معنا meaning صحبت می‌کنند، معمولاً به تغییرات مربوط به معناداری (معنا نسبت به...) significans اشاره می‌کنند» (هرش، ۱۳۹۵: ۳۲-۳۳). هرش گوش زد می‌کند که تعیین به معنای قطعیت و دقت نیست بلکه مرز میان ابهام و وضوح است: «تعیین به معنای قطعیت یا دقت نیست. بی‌شک بیشتر معانی لفظی غیر دقیق و مبهم هستند... معنای مبهم همچون هر معنای لفظی دیگر، حدودی دارد و یکی از حد و مرزهای آن، مرز بین ابهام و وضوح است» (هرش، ۱۳۹۵: ۷۲). از نظر او اگر متن هیچ معنای ثابت و معینی نداشته باشد که تفاسیر بتواند با آن منطبق گردد، متن صفت بی‌پایانی از احتمالات معنایی می‌شود و پیامد نیهیلیستی<sup>۱</sup> غیر قابل دفاع خواهد داشت (هرش، ۱۳۹۵: ۳۱۴-۳۱۵). هرش فراتر رفته می‌گوید: «متن حتی به‌عنوان توالی کلمات هم وجود ندارد تا زمانی که تفسیر شود؛ تا آن زمان، متن صرفاً توالی علامت‌هاست... و علامت‌ها می‌توانند تفاسیر گوناگونی داشته باشند و تا زمانی که آن‌ها تفسیر نشده‌اند متن به‌هیچ وجه هیچ چیز نمی‌گوید» (هرش، ۱۳۹۵: ۳۷).

### ج- مقایسه و تحلیل مبانی مرتبط با نقش مؤلف

با مقایسه آرای طباطبایی و هرش می‌توان دریافت: اگر چه هر دو قائل به کشف مراد و مقصود گوینده و مؤلف‌اند و آن را وظیفه مفسر می‌دانند ولی طباطبایی از منظر علم لغت و دلالت در مجموع کلام مؤلف، در پی کشف مراد مؤلف است تا دریابد کدام معنا از معانی لفظ را اراده و استعمال کرده است ولی هرش از منظر علم هرمنوتیک قائل است که متن تا تفسیر نشود صرفاً توالی علامت‌هاست که می‌تواند تفاسیر گوناگونی داشته باشند. هر دو اندیشمند قصد و مراد مؤلف در تولید متن و تعیین بخشی معنای الفاظ توسط مؤلف در تولید متن را قبول دارند. هرش، به تمایز نهادن میان تفسیر متون دینی و غیر دینی، معتقد نیست ولی طباطبایی قائل به تفاوت میان کلام خدا با کلام بشری است ولی ساختار زبانی قرآن را با ساختار زبانی بشری متفاوت نمی‌داند.

۱. نیهیلیسم به معنای پوچ‌انگاری و هیچ‌انگاری است. در فلسفه به معنای انکار بعضی یا تمامی جوانب اندیشه حیات است. در این دیدگاه فلسفی وجود یک بنیان عینی برای نظام ارزشی بشر رد می‌شود. پروان چنین مکتبی نیهیلیست خوانده می‌شوند.



## ۲- مبانی مرتبط با نقش متن

اهمّ مبانی مرتبط با نقش متن در فرایند فهم و تفسیر قرآن، تحت چهار عنوان؛ «متن، وضع الفاظ و دلالت معنا»، «متن و پیوند معنایی»، «متن و زبان متن»، «متن و فهم پذیری» تبیین می‌گردد:

### الف- متن؛ وضع الفاظ و دلالت معنا

طباطبایی میان لفظ با معنا قائل به یک نوع رابطه اعتباری، ثابت و نامتغیر به حسب وضع و لغت است (طباطبایی، ۱۳۶۱، ج: ۱، ۱۶). وی قائل است که کلام بشری اعتباری است و الفاظ به دلالت وضعی و اعتباری دلالت بر مطلبی می‌کند که در ذهن متکلم موجود است (طباطبایی، ۱۳۹۰، جلد ۱۴: ۲۴۸). از نظر طباطبایی معیار در تسمیه، اغراض و غایات است؛ به همین جهت با وجود تحوّل مصادیق لفظ در گذر زمان و باقی ماندن اغراض و غایات در مصادیق جدید، همان اسامی به نحو حقیقی در مصادیق تازه به کار می‌رود مثل واژه چراغ و ترازو که مصادیق قدیم و جدید آن‌ها متفاوت است ولی مفهومشان ثابت است. علامه می‌گوید: «تحوّلات گوناگون مصادیق، موجب تحوّل تفسیر نمی‌شود زیرا الفاظ برای ارواح معانی وضع شده‌اند... لفظ در مفهوم استعمال می‌شود نه در مصداق و تفاوت مصداق موجب تبدل مفهوم نخواهد بود» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج: ۱، ۱۰)؛ به همین دلیل می‌توان واژه‌هایی که ابتدا برای معانی محسوسی وضع شده‌اند را در معانی و مصادیق معقول نیز بدون مجازگویی به کار برد. علامه می‌گوید: «استعمال لفظ در امور معنوی هر چند در ابتدا استعمال مجازی بود لیکن در اثر تکرار استعمال، کار به جایی رسید که آن امر معنوی هم معنای حقیقی کلمه شد» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج: ۲، ۳۱۹ - ۳۲۰). انفکاک معنای اصلی واژه‌ها از قیود و خصوصیات مصادیق خارجی موجب توسعه در کاربرد لغات می‌شود و اطلاق آن‌ها بر مصادیق متفاوت و متنوع به نحو حقیقی میسر می‌سازد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج: ۱۴، ۱۲۹). مبنای مذکور را می‌توان از کلیدهای اصلی المیزان برای گشودن باب فهم بسیاری از مفردات قرآن شمرد. از نظر هرش، متن امری قراردادی است که در قالب و چارچوب واژه‌ها، قواعد و آداب زبانی شکل می‌گیرد (هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۷). وی قائل است همه معانی باید تفسیر شوند: «هیچ‌یک از معانی ارائه شده توسط نشانه‌های لفظی، واضح و آشکار نیست و بایستی تفسیر شوند» (هرش، ۱۳۹۵: ۹۱). معنا و دلالت هر دو متعلّق به معنای لفظی هستند؛ معنا ناظر به کلّ و دلالت ناظر به اجزاء، و اشتراک پذیری نتیجه حاصل از آن است (هرش، ۱۳۹۵: ۹۸-۹۵). وی تشخیص دلالت‌ها را مبتنی بر قاعده‌ای دانسته می‌گوید: «مهمترین اصل و قاعده تشخیص دلالت‌ها، قاعده‌ای است که طبق آن معنای لفظی از معناداری<sup>۱</sup> تمیز داده می‌شود» (هرش، ۱۳۹۵: ۹۲). هرش در تمایز بین معنای لفظی و معناداری توضیحاتی دارد که خلاصه آن

1. significance

این است که معنای لفظی معنای ثابتی است که با قصد و مراد مؤلف پیوند خورده و مخاطبان عصر پدیداری متن از متن دریافت می‌کنند؛ و «معناداری» واکنش خواننده به متن و معنا است که از ضرورت ارزیابی مجدد گذشته، به جهت نیازها و علایق زمان حال شکل گرفته و تغییرپذیر است. وی می‌گوید: «معناداری همیشه نوعی «معنا نسبت به»<sup>۱</sup> چیزی است و هرگز نشان‌دهنده «معنای موجود در»<sup>۲</sup> چیزی، نیست» (هرش، ۱۳۹۵: ۹۶-۹۳). از نظر هرش معانی الفاظ و واژگان از سنخ «نوع»<sup>۳</sup> است که قابلیت باز آفرینی داشته و در تفسیرهای متفاوت یکسان است (هرش، ۱۳۹۵: ۷۴-۷۵). نوع در قلمرو وسیعش «ژانر»<sup>۴</sup> خواننده می‌شود. هرش یک فصل کتاب خود را به تبیین مفهوم ژانر اختصاص داده و قائل است که ژانر، هم سازنده معنا است و هم هدایت و کنترل معنا و سخن را به عهده دارد: «تلقی مفسر از متن، تلقی اولیه‌ای که مربوط به ژانر متن است، قوام‌بخش هر معنایی است که او بعد از آن می‌فهمد و نحوه فهم او از متن یکسان باقی می‌ماند، مگر این‌که تلقی او از ژانر متن تغییر کند» (هرش، ۱۳۹۵: ۱۰۶). در واقع از منظر هرش ژانر تلقی آگاهی و فرضیه اولیه مفسر از کلیت نوع متن یا تیپ معنایی در بردارنده کلیت معنای متن است و بخشی از زمینه و بافت محسوب می‌شود و نقش تحدید کنندگی دایره معنایی را دارد که فهم بر اساس آن شکل گرفته است؛ مثلاً تشخیص این‌که نوع یک متن، فلسفی است؟ یا حقوقی؟ یا...؟

#### ب- متن و پیوند معنایی

طباطبایی قائل به پیوستگی معنایی میان اجزاء متن است (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۷۸) و می‌گوید: «همه آیات قرآن به هم پیوستگی دارند» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳: ۷۶) و برخی آیات با آیات دیگر باید تفسیر شوند «أن من الواجب أن يفسر بعض القرآن بعضاً» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳: ۶۴). از نظر او لفظ پس از وضع برای معنا با یکدیگر پیوند وثیقی می‌خورند (دهقانی، ۱۳۸۸: ۳: ۴۱). روش تفسیر قرآن به قرآن (متن به متن) علامه در تفسیر قرآن دلیلی است بر این‌که اجزاء متن و آیات قرآن با یکدیگر پیوند معنایی داشته و مؤید و مفسر هم هستند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳: ۶۴ و ۸۳). ایشان برای کشف مراد متن قرآن، تدبیر نمودن (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳: ۷۶) و توجه کردن به کثرت طولی و باطنی معنا را ضروری می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳: ۶۴).

از نظر هرش معنای یک متن، مجموعه‌ای از زیرمعانی است که در کنار هم قرار گرفته و وحدت نسبی دارند و معنای هر جزء، از آن جهت که جزء است به وسیله ارتباطش با کل معین می‌گردد. وی می‌گوید:

1. meaning- to
2. meaning - in
3. type
4. genre

«مجموعه اجزاء صرفاً مجموعه‌ای مکانیکی نیست، بلکه وحدت نسبی است که در آن، ارتباط اجزاء با یکدیگر و با کل [مجموعه]، وجه ضروری جزء بودن اجزاء است... ماهیت معنای یک جزء، وابسته به ماهیت معنای کلی است که بدان تعلق دارد. بنابراین از نقطه نظر معرفتی نمی‌توانیم معنای یک جزء را بفهمیم مگر بعد از به‌چنگ آوردن معنای کل» (هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۵).

### ج- متن و زبان متن

مراد از زبان در این مبحث سیستمی از نشانه‌های وضعی و شکل‌های اظهارات است که وسیله تفاهم مشترک جماعت و اهل آن زبان است.<sup>۱</sup>

طباطبایی زبان و قدرت بر سخن گفتن را بزرگترین نعمت الهی دانسته می‌گوید: «و بالجمله البیان من أعظم النعم والآلاء الربانیة التي تحفظ لنوع الإنسان موقفه الإنسانی و تهدیه إلی کل خیر» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۹: ۹۶). ایشان الفاظ را علائم وضعی می‌داند که بر مفاهیم اشاره دارند: «کلام صرف آواز و صوت نیست بلکه انسان با الهامی طبیعی که موهبتی است از ناحیه خدای سبحان با ترکیب صوتها که هر یک، حرف نامیده می‌شود علامتی درست می‌کند که آن علامت به مفهومی از مفاهیم اشاره می‌کند» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۹: ۹۶-۹۵). در واقع طباطبایی زبان را ابزاری می‌داند که دلالت وضعی بین الفاظ و معانی، از طریق آن سامان می‌یابد.

هرش از نظریه زبان‌شناسی «فردیناد دوسوسور» (۱۸۷۵-۱۹۱۳) که از بنیان‌گذاران زبان‌شناسی مدرن می‌باشد بهره جسته است (هرش، ۱۳۹۵: ۲۰). سوسور برای زبان یک جنبه اجتماعی *langue* (زبان به مثابه یک نظام ارتباطی) و یک جنبه فردی *parole* (گفتار به مثابه یک اندام) قائل است (سوسور، ۱۳۷۸: ۴۹). هرش از این نظریه به عنوان «اصلی با مقبولیت عام» نام می‌برد (هرش، ۱۳۹۵: ۲۹۲). از نظر هرش معیارهای عمومی زبان به تنهایی در تفسیر متن کافی نیستند (هرش، ۱۳۹۵: ۲۹۲). وی در تبیین ماهیت زبان می‌گوید: «ماهیت زبان چنان است که ترتیب خاصی از واژه‌ها می‌توانند چندین معنای متفاوت را ارائه دهند، به همین جهت است که معیارهای عمومی زبان به تنهایی در تفسیر متن کافی نیستند» (هرش، ۱۳۹۵: ۲۹۳). او یادگیری زبان را اکتسابی و متغیر می‌داند (هرش، ۱۳۹۵: ۷۰ و ۷۱). هرش مشارکت‌پذیری را مؤلفه‌ای تعیین‌کننده در قواعد زبان‌شناسی دانسته و بر کارکرد زبان تأکید می‌کند و قائل است که: «قواعد

۱. در هرمنوتیک فلسفی گادامر «زبان» هویت نشانه‌ای ندارد بلکه امری وجودی است که فهم در آن تحقق می‌پذیرد و زبان انسانی ابزار نیست و ساختار ندارد بلکه یک فعالیت انسانی است برای تولید مداوم معناها به صورت گفتار و نوشتار. از نگاه گادامر زبان، بحث اصلی فلسفه هرمنوتیک را تشکیل می‌دهد (بلاشیر، ۱۳۸۹، *گزیده هرمنوتیک معاصر*، ص ۵۷). ماهیت فهم و تفسیر زبانی است (Gadamer, *Truth and method*, 1994, p: 398). زبان ابزار نیست بلکه بخشی از وجود آدمی و تجلی‌گاه هستی اوست، زبان و کلمات نشانه نیستند، زبان محل تحقق عالم مشترک انسان‌ها است (Gadamer, *Truth and method*, 1994, p: 469).

زبان نه متحدالشکل هستند و نه ثابت، بلکه به نوع خاصی از گفتار که قرار است تفسیر شود تغییر می-کنند» (هرش، ۱۳۹۵: ۵۷ و ۵۶).

از نظر هرش نشانه (sing) با علامت (symptom) متفاوت است. وی می‌گوید: «یک نشانه زبانی ارادی، اختیاری و قراردادی است ولی یک علامت، غیر ارادی و مستقل از قرارداد است. یک نشانه زبانی دقیقاً به دلیل ویژگی اختیاری بودنش می‌تواند طیف گسترده‌ای از معانی لفظی باشد، در حالی که یک علامت زبانی دلیل غیراختیاری چیز دیگری است، درست همان‌طور که تب علامت یا دلیل غیراختیاری یک بیماری است. معانی‌ای که علامت چیز دیگری هستند اهمیت زیادی دارند با این حال نباید با معانی لفظی خلط شوند زیرا در نتیجه این خلط، معانی لفظی تعیین خود را از دست می‌دهند» (هرش، ۱۳۹۵: ۸۱). از نظر وی استنباط‌هایی که از علامت‌ها صورت می‌گیرد، تفسیر معنای لفظی نیست بلکه بخشی از معناداری یک متن است (هرش، ۱۳۹۵: ۸۶). وی قائل است که متن به عنوان قطعه‌ای از زبان نیست: «متن نمایانگر معنای معین نیست، بلکه شامل مجموعه‌ای از معانی ممکن و محتمل است که نه توسط مفسر، بلکه با نیروی حیاتی خود زبان، تعیین شده‌اند» (هرش، ۱۳۹۵: ۲۸۶).

#### د- متن و فهم پذیری و استقلال معنا

طباطبایی امکان فهم درست و حقیقی را نه تنها بدیهی و فطری دانسته که راهی بر انکار آن نیست بلکه آن را بر طبق ویژگی انکشاف ذاتی علم، مدلل و تبیین می‌نماید (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۶۵). از نظر طباطبایی بشر با سه نوع تفکر، به فهم دست می‌یابد؛ یکی از طریق مقدماتی حقیقی و یقینی که در ذهنش مرتب می‌کند و به نتایجی تصدیقی و واقعی می‌رسد (برهان) دیگر طریقی است که با مقدمات مشهور یا مسلم به فهم شبه‌یقینی می‌رسد (جدل) و سومین روش با مقدمات ظنی و احتمالی به فهم می‌رسد (موعظه) (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵: ۲۶۷).

هرش فهم معنای واقعی متن را غیر ممکن نمی‌داند ولی آن را بسیار دشوار و دیرپای می‌داند چون تفسیر نیز مانند بسیاری از دانش‌های دیگر بر پایه احتمالات و اخذ محتمل‌ترین‌ها بنا شده است (هرش، ۱۳۹۵: ۲۱۳). از نظر وی دنیای ذهنی مؤلف به صورت کامل قابل بازسازی و بازشناسی در ذهن مفسر نیست (هرش، ۱۳۹۵: ۴۱-۴۰) وی قائل است: «با وجود نداشتن یقین باز هم می‌توانیم شناخت (از تفسیر محتمل) داشته باشیم» (هرش، ۱۳۹۵: ۲۲۴). از نگاه وی متن یک بازنمایی قراردادی همچون نُس نوشت موسیقی است که ممکن است به درستی یا نادرستی تعبیر شود (هرش، ۱۳۹۵: ۲۶۸) و تأکید می‌کند: «هیچ درک بی‌واسطه‌ای وجود ندارد، آنچه ما درک می‌کنیم نوعی تفسیر یا برداشت است» (هرش، ۱۳۹۵: ۷۱).

### ه- مقایسه و تحلیل مبانی مرتبط با نقش متن

با تأمل و مقایسه تطبیقی آرای طباطبایی و هرش می‌توان دریافت که: هر دو اندیشمند زبان را امری وضعی، قراردادی و ابزار فهم می‌دانند. قائل به فهم‌پذیری متن هستند. متن را دارای پیوندهای معنایی می‌دانند، به این معنا که ماهیت معنای یک جزء، وابسته به ماهیت معنای کل متنی است که بدان تعلق دارد. قائل به ثبات معنا و قابلیت بازآفرینی آن هستند. هرش بر خلاف طباطبایی تعین را به معنای قطعیت ندانسته بلکه مرز بین ابهام و وضوح می‌داند. طباطبایی امکان فهم درست و حقیقی را بدیهی و فطری می‌داند ولی هرش آن را بسیار دشوار، دیریاب و محتمل می‌داند نه یقینی. هرش بر خلاف طباطبایی وحدت معنایی اجزاء متن با کل متن را نسبی می‌داند نه مطلق.

### ۳- مبانی مرتبط با نقش مفسر

آرای طباطبایی و هرش در ارتباط با این موضوع، تحت پنج عنوان: مفسر و عمل تفسیر متن، مفسر و استطاعت متن، مفسر و پیش‌دانسته‌ها، مفسر و علاقه‌ها و انتظاراتها، مفسر و دور هرمنوتیکی قابل بررسی است.

#### الف- مفسر و عمل تفسیر متن

از نظر طباطبایی مهمترین وظیفه مفسر به‌دست آوردن مراد گوینده است که باید با اعمال قواعد زبانی، متن را بر مصادیق حقیقی و مجازی که علم لغت در اختیارش گذاشته تطبیق داد ولی کلام خدا را با کلام بشری نباید مقایسه کرد چون کلام خدا با کلام بشری فرق دارد.<sup>۱</sup> ایشان برای کشف مراد کلام عربی و قرآن، اعمال قواعد ادبی را کافی نمی‌دانند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۳: ۷۶). طباطبایی میان فهم و تفسیر تفاوت قائل است و می‌گوید: «فهم یکی از انواع ادراک و انفعال ذهن از صور خارج است» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۲: ۲۴۸) و «تفسیر بیان معانی آیات قرآنی و کشف مقاصد و مدالیل آن است» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱: ۴). از نظر علامه تأویل از سنخ مفاهیم و مدلولات الفاظ نیست بلکه نسبت آن به کلام، نسبت مُثَل به مَثَل است. وی می‌گوید: «این حقیقت (تأویل) از قبیل مفاهیمی که از الفاظ به ذهن می‌رسد نیست، بلکه امور عینی است که از بلندی مقام ممکن نیست در چاردیواری شبکه الفاظ قرار گیرد... در حقیقت، کلام او به منزله مَثَل‌هایی است که برای نزدیک کردن ذهن شنونده به مقصد گوینده زده می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۳: ۴۹).

هرش از چهار نوع کاربرد و مواجهه با متن نام می‌برد که عدم تمایز آن‌ها موجب خلط و اشتباهاتی در

۱. اگر چه همان‌طور که قبلاً یاد شد ساختار زبانی قرآن با ساختار زبانی بشری متفاوت نیست.

حوزه هرمنوتیک می‌شود. دو کاربرد فهم و تفسیر را، «معنا» (meaning) و مربوط به حوزه هرمنوتیک و دو کاربرد داوری و نقد را، «دلالت» (implication) و ناظر به جنبه معناداری متن و خارج از حوزه هرمنوتیک می‌داند (هرش، ۱۳۹۵: ۹۱-۹۸ و ۱۷۱). وی واژه فهم (understanding) را برای کارکرد توانایی فهمیدن و واژه تفسیر (interpretation) را برای توانایی تبیین کردن به کار می‌برد (هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۲). شرح و تفسیر مربوط به معنا را، «تفسیر»، و شرح و تفسیر مربوط به معناداری را نقد می‌داند و قائل است که در هنگام فهم معنا، ما تسلیم مؤلف هستیم ولی هنگام داوری به نحو مستقل عمل می‌کنیم (هرش، ۱۳۹۵: ۱۸۸ و ۸۶-۸۷). هرش قائل به تفاوت و تقدّم فهم بر تفسیر است (هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۷). فهم را برداشت معنا بر اساس واژگان و معیارهای خود متن و امری صامت، ثابت و متعین دانسته و تفسیر را بیان آن می‌داند. فهم را مهارت فهمی و تفسیر را مهارت تشریحی می‌داند که در آن، معنای متن در قالب اصطلاحات جدید و ادبیات نو بیان می‌شود (هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۹ و ۱۸۱). وی در تبیین فهم و تفسیر می‌گوید: «فهم، داده بی-واسطه نیست بلکه همواره نوعی تفسیر نشانه‌های فیزیکی است... فهم مستلزم نوعی تفسیر فعالانه متن است... فهم امری مستقل است و کاملاً در چارچوب واژه‌ها و قواعد و آداب زبانی که متن در قالب آن بیان می‌شود... روی می‌دهد... برای فهم یک گفتار باید آن را بر اساس واژه‌ها و قواعد خود آن گفتار بشناسیم» (هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۸-۱۷۶)؛ «تفسیر همانند ترجمه، یک فنّ است... که نحوه‌های متفاوت تفسیر می‌تواند به یک برداشت واحد از معنای اصلی ارجاع داشته باشد» (هرش، ۱۳۹۵: ۱۸۰). از نظر هرش هدف مفسّر کشف افق معنایی مؤلف، یا معنای کلّ است و کار مفسّر از طریق تعیین افق معنایی متن و نزدیک شدن به معناهای نوعی جهان ذهنی و تجربی نویسنده، محدود کردن معانی مربوط به متن و طرد کردن معانی غیر متعلق به آن است (هرش، ۱۳۹۵: ۲۸۳-۲۸۱). از نظر هرش، وقتی نظریه پرداز در پی دریافت معنا باشد در جستجوی تشخیص ضرورت اراده‌ی تعیین بخش مؤلف است و بر آن تأکید می‌ورزد و هنگامی که دل‌مشغولی اش تفسیر است بر نقطه شروع تفسیر می‌پردازد: «هنگامی که موضوع اصلی مورد نظر، تفسیر است، یک نظریه پرداز احتمالاً به مقولاتی مانند: قواعد و ملاک‌های عمومی (public norms)، سنت‌ها (traditions)، بافت و سیاق کلام (contexts) و ضرورت‌های زبانی (linguistic necessities) می‌پردازد از سوی دیگر هنگامی که معنا موضوع اصلی مورد نظر است، نظریه پرداز در پی تشخیص ضرورت اراده تعیین بخش مؤلف است» (هرش، ۱۳۹۵: ۱۰۰-۹۹).

#### ب- مفسّر و استنطاق متن

یکی از مصادیق روشن استنطاق، تفاسیر موضوعی از قرآن است (صدر، ۱۳۵۹: ۹-۱۱ و همو ۱۴۰۹ق: ۳۴-۳۶). از نظر طباطبایی، مفسّر در تفسیر قرآن به قرآن، متن را در مقاصد و مطالبش مورد استنطاق قرار

می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۷: ۱۶۶). همچنین قائل است که برخی از آیات قرآن در دفع مشکل و رفع تشابه برخی آیات دیگر کفایت می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۷: ۱۶۷). از دیدگاه طباطبایی مفسر علاوه بر تعیین مدلول لفظی آیات که همان اجزاء متن است با پرسش نهادن پیش روی متن و استنتاج معنای آیه از مجموع آیات مربوط، به عنوان یک طریق مکمل، قرآن را با قرآن تفسیر و مصادیق آن را تعیین می‌نماید (مرزبان وحی و خرد، ۱۳۸۱: ۱۴۳). طباطبایی فرایند فهم و تفسیر متن را روش مند دانسته و روش قرآن به قرآن را بهترین روش معرفی می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۷۸-۸۱).

از نظر هرش فرایند فهم و تفسیر متن روش مند است و مفسر با این پرسش: «این متن به چه ژانری تعلق دارد؟»؛ نوع و ژانر کلی متن را حدس می‌زند و با بررسی آن در پی دستیابی به محتمل‌ترین فرضیه که مبین مراد مؤلف است می‌باشد. پرسش یادشده مهمترین پرسشی است که مفسر باید در باره متن بپرسد؛ زیرا پاسخ این سؤال متضمن روش فهم آن متن با توجه به شکل و اهمیت و نیز گستره و جهت‌گیری معانی آن است (هرش، ۱۳۹۵: ۳۳۰). به همین جهت در هرمنوتیک هرش کلید فهم متن، تشخیص صحیح ژانر است (هرش، ۱۳۹۵: ۷۶ و ۱۰۱).

### ج- مفسر و پیش‌دانسته‌ها

از نظر طباطبایی دخالت برخی پیش‌دانسته‌های مفسر ضروری و لازم‌اند مانند علوم زبانی و قواعد دستوری (ابزاری) و دخالت برخی پیش‌دانسته‌ها مذموم است مانند نظریه‌های علمی ناروا و غیرموجه که مخل در فهم و مصداق بارز تفسیر به رأی است. وی می‌گوید: «مفسر باید همه معلومات و نظریه‌های علمی خود را موقتاً فراموش کرده، و به هیچ نظریه علمی تکیه نکند» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱: ۶). وی دخالت مسبوقات ذهنی مفسر را تطبیق می‌نامد نه تفسیر (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱: ۵-۸).

از نظر هرش برای فهمیدن متن پیش‌فهم‌هایی مانند شناختن زبان متن و نظام‌های قراردادی و ارتباطات معنایی مشترک در یک گفتار زبانی ضروری است. وی با اقامه دلیل، جایگزین نمودن «پیش‌فرض» یا «پیش‌داوری» به جای «پیش‌فهم» و برابرسازی آن‌ها را ممنوع و نادرست قلمداد می‌کند (هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۶-۳۲۴). در نگاه هرش پیش‌فهم، فرضیه مبهمی است که تشکیل‌دهنده فهم است و فهم تا حدی وابسته به آن است. با توجه به این‌که فهم در چارچوب واژه‌ها و قواعد زبانی و حتی هنجارهای فرهنگی رخ می‌دهد لازم است این قواعد هنجاری و قراردادهای زبانی و نظامات اجتماعی به درستی شناخته شوند تا فهم نیز به درستی صورت پذیرفته و از بدفهمی پیش‌گیری شود (هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۸-۳۲۹). هرش رابطه پیش‌فهم با فهم یک متن را همانند رابطه فرضیه‌های علمی با داده‌ها و چیزی همانند اولویت منطقی فرضیه می‌داند (هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۷) و قائل است به‌طور کلی فرضیات، قابل تنزل

به گرایش‌های عادت‌ی یا شیوه‌های تفکر نیستند و پیش‌فهم‌ها را هم نمی‌توان با پیش‌داوری‌ها یکسان شمرد و نتیجه واحد از آن گرفت (هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۸).

#### د- مفسر، علاقه‌ها و انتظاراتها

علاقه‌ها و انتظاراتها ظرفیت دارند که مفسر را به سمت گزینش محورهای خاصی از متن برای تفسیر سوق دهند. مفسر باید با کنترل و مهار آن‌ها از خطر تفسیر به‌رأی پیش‌گیری نماید. از نظر علامه آتکاء و اعتماد کردن برآنس و عادت در فهم معانی آیات (اجزاء متن)، مقاصد آیات (متن) را آشفته و امر فهم را مختل می‌سازد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج: ۱: ۱۱) همچنین قائل است که: «اگر مسبوقات ذهنی مفسر رنگ خاصی پذیرفته باشد، مانند تعصبات قومی، مذهبی و سیاسی یا گرایش‌های حسّی، آن معنا هم به همان رنگ درمی‌آید» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج: ۱: ۹-۶).

از نظر هرش جزئیات معنایی که مفسر می‌فهمد قویاً با انتظارات معنایی او تعیین شده و قوام می‌یابد. این انتظارات ناشی از تلقی مفسر از نوع معنایی است که در حال بیان شدن است و مؤلفه‌های زیادی را شامل می‌شود مثل رابطه آشنایی قبلی گوینده (مؤلف) با مفسر یا نوع نگرش و واژگان و دست‌ورزبان مورد استفاده و .... با میانجی‌گری چنین انتظاراتی مفسر می‌تواند واژگان را بفهمد. یعنی او به تجربه دریافته است که مثلاً از این نوع گفتار، این چنین خصوصیتی را انتظار داریم (هرش، ۱۳۹۵: ۱۰۵-۱۰۴). هرش می‌گوید: «آن‌چه که ما از راه پیش‌فهمی عرضه می‌کنیم می‌بایست از انتظارات، گرایش‌ها و پیش‌زمینه‌ها، و به‌طور خلاصه از پیش‌داوری‌های خودمان ساخته شده باشد» (هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۶).

#### ه- مفسر و دورهرمنوتیکی

منظور از دورهرمنوتیکی (hermeneutical circle)<sup>۱</sup> یعنی تحقق فهم در یک فرآیند دوری و رفت و برگشت‌های متعدد که این رفت و برگشت‌ها، یا بین اجزاء متن با کل آن متن (پالمر، ۱۳۹۵: ۹۸)، یا بین پیش‌فهم‌ها و فهم‌ها (شبستری، ۱۳۹۳: ۲۱)، یا بین ژانر متن با معانی اجزاء متن (هرش، ۱۳۹۵: ۱۱۰) یا بین پیش‌فهم‌ها و پیش‌داوری‌ها با متن (Gadamer, 1994, p:276)، صورت می‌پذیرد. طباطبایی هم برای فهم اجزاء متن (آیات قرآن) از طریق ضرب آن آیه به آیات قرینه و نظیره در کل متن (قرآن) اقدام می‌کند. وی می‌گوید: «آن نفسر القرآن بالقرآن و نستوضح معنی الآیة من نظیرتها بالتدبر» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج: ۱:

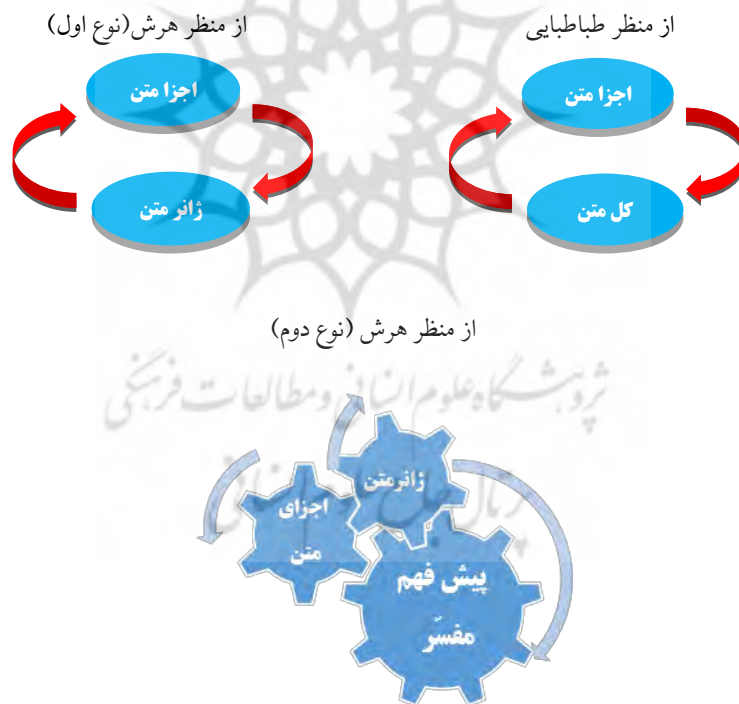
۱. محقق به جای اصطلاح دور هرمنوتیکی که تداعی دور باطل منطقی را به همراه دارد، اصطلاح چرخش استعلایی هرمنوتیکی (به شکل مخروط) را مناسب‌تر می‌داند چون توسعه‌یابنده و عمق‌پذیر است.





۱۱). اگر چه این اصطلاح در آثار وی وجود ندارد ولی در واقع روش تفسیر قرآن به قرآن المیزان را می‌توان مؤید دور هرمنوتیکی دانست و عبارت: *القرآنُ يُفسَّرُ بَعْضُهَا بَعْضاً* نیز همین معنی را افاده می‌کند. هرش صورت‌بندی دور هرمنوتیکی را بر حسب ژانر متن و ویژگی اجزاء متن برقرار می‌کند و آن را مطلوب‌تر از صورت‌بندی بین جزء و کل می‌داند. چون فرآیند تفسیر را به نحو دقیق‌تری توصیف می‌کند. یعنی فهم معانی جزئی متن، وابسته به فهم ژانر (تیپ و نوع معنایی کلی) متن است و ژانر نیز از طریق اجزایش قابل فهم است. به نظر محقق از توضیحات هرش می‌توان دریافت دور بین ژانر و پیش‌فهم‌های مفسر و اجزاء متن به صورت سه جانبه هم برقرار می‌شود که نمودار آن با عنوان «نوع دوم» ترسیم شده است. از نظر هرش توصیف دور هرمنوتیکی مشکلات خاص خودش را دارد که مهم‌ترین آن این است که «ژانر» هنوز هم، بازنمای مفهومی غیردقیق و تغییرپذیر است (هرش، ۱۳۹۵: ۱۱۰-۱۰۹).

نمودار ۲: مقایسه دور هرمنوتیکی در دیدگاه طباطبایی و هرش



### و- مقایسه و تحلیل مبانی مرتبط با نقش مفسر

با مقایسه آرای طباطبایی و هرش بدست می‌آید که: هر دو اندیشمند فرایند فهم را روش‌مند می‌دانند؛ قائل به تمایز و تقدّم فهم بر تفسیر هستند یعنی فهم را ادراک معنا بر اساس واژگان و معیارهای خود متن و تفسیر را بیان آن می‌دانند؛ قائل به استنطاق متن هستند؛ پیش‌دانسته‌های ابزاری مانند علوم زبانی و قواعد دستوری را برای تفسیر لازم می‌دانند و در عمل قائل به دورهرمنوتیکی برای فهم و تفسیر متن هستند.

طباطبایی قائل به تفکیک بین فهم و تفسیر است. وی فهم را ادراک معنا و تفسیر را کشف مقاصد و بیان می‌داند ولی از نظر هرش فهم، داده بی‌واسطه نیست؛ بلکه همواره نوعی تفسیر نشانه‌های فیزیکی است که مستلزم نوعی تفسیر فعالانه متن در چارچوب واژه‌ها و قواعد زبان است. طباطبایی کشف مراد و مقصود متکلم را مربوط به حوزه تفسیر و امری ثابت می‌داند ولی هرش آن را مربوط به مرحله فهم دانسته و تفسیر را همانند ترجمه، یک فنّ می‌داند که نحوه‌های متفاوت تفسیر می‌تواند به یک برداشت واحد از معنای اصلی ارجاع داشته باشد. طباطبایی وظیفه مفسر را پرده‌برداشتن از معنای ظاهری الفاظ برای دست‌یابی و کشف مراد و مقصود مؤلف و تعیین مصداق برای برخی مفاهیم مبهم متن می‌داند ولی هرش کار مفسر را محدود کردن معانی مربوط به متن از طریق افق معنایی و طرد کردن معانی غیرمتعلق به آن می‌داند.

طباطبایی از طریق استنطاق متن معنای اجزاء متن را از کلّ متن به دست می‌آورد ولی هرش از طریق پرسش درباره متن (استنطاق)، نوع و ژانر کلی متن را حدس می‌زند و با بررسی آن در پی دست‌یابی به محتمل‌ترین فرضیه که مبین مراد مؤلف است می‌باشد. طباطبایی به‌جز پیش‌دانسته‌های ابزاری، دخالت دیگر پیش‌دانسته‌ها را ناروا و مخلّ در فهم می‌داند ولی هرش از دیگر پیش‌دانسته‌ها برای حدس زدن ژانر متن استفاده کرده و ارزشی در حدّ فرضیه برای آن قائل است. طباطبایی دخالت علاقه و انتظارات مفسر را مخلّ در فهم و تشخیص مقاصد متن می‌داند ولی از نظر هرش جزئیات معنایی که مفسر می‌فهمد، قویاً با انتظارات معنایی او تعیین و قوام می‌یابد و مؤلفه‌های زیادی را شامل می‌شود. طباطبایی در عمل «دورهرمنوتیکی» را میان جزء و کل متن، جاری و ساری می‌سازد ولی هرش صورت‌بندی دورهرمنوتیکی را بین ژانر متن که توسط مفسر حدس زده می‌شود و ویژگی اجزاء متن بر قرار می‌کند.

### ۴- مبانی مرتبط با نقش زمینه

اصطلاح زمینه یا بافت<sup>۱</sup>، معمولاً به معنای زمان و مکان دربرگیرنده متن (گفتار یا نوشتار)، اطلاق می‌شود. اصطلاح‌هایی چون؛ مقام، شأن یا اسباب‌نزول و سیاق را می‌توان از عوامل مرتبط با زمینه به‌شمار

۱. منظور از بافت context در زبان شناسی، فضایی است که جمله‌های زبان در آن تولید می‌شود (ساغروانیان، ۱۳۶۹: ۳۷ و صفوی، ۱۳۸۴: ۱۴۷). زمینه می‌تواند شامل عوامل متعددی باشد مثل: موقعیت فرهنگی و جغرافیایی پیدایش متن، متون مرتبط قبل و بعد از آن، سیاق و بافت درون و برون متنی...

آورد. مبانی مرتبط با نقشِ زمینه، تحت دو عنوان: «زمینه و سیاق» و «زمینه تاریخی صدور متن» قابل ارائه است:

### الف-زمینه و سیاق

یکی از مهم‌ترین عواملی که برای فهم صحیح و تفسیر متن مؤثر است توجه به سیاق است. «سیاق عبارت است از نشانه‌هایی که معنی لفظ مورد نظر را کشف کنند چه این نشانه‌ها، نشانه‌های لفظی باشند... و چه این نشانه‌ها، قرائن حالیه‌ای باشند که کلام را در بر گرفته و بر معنای خاصی دلالت دارند» (صدر ۱۹۷۸ م، ج ۱: ۱۳۰)

سیاق آیات تأثیر زیادی در آگاهی به معانی و کشف مراد از آن‌ها دارد (الوسی، ۱۳۷۰: ۲۰۲ و ۲۰۳). واژه سیاق ۵۹۰۲ بار در تفسیر المیزان به کار رفته است که دلالت بر اهمیت آن در نزد صاحب المیزان است. علامه در مواردی که احادیث متواتری برای رفع اختلاف وجود ندارد تنها طریق را، تدبیر در سیاق، قرائن و امارات داخلی و خارجی ذکر می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ج ۱۳: ۲۳۵) طباطبایی از سیاق برای کشف معانی و روشن شدن مقصود آیات (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ج ۱۰: ۲۸-۲۹ و ج ۱۴: ۵۰)، تعیین معنای بعضی الفاظ آیات (همان، ج ۱: ۵۸ و ج ۹: ۲۸۸-۲۹۱)، قبول و ردّ روایات (همان، ج ۸: ۱۱۶ و ۱۴۵)، ترجیح آراء مفسران بر یکدیگر (همان، ج ۲: ۱۴۵)، شناخت آیات مکی و مدنی (همان، ج ۱۳: ۲۳۵)، و ترجیح بعضی از قرائن‌ها بر بعضی دیگر (همان، ج ۲: ۱۵۹، و ج ۴: ۱۳۷ و ج ۷: ۱۱۷ و ج ۲۰: ۴) استفاده کرده است.

گرچه علامه به تعریف مستقلی در باره سیاق مبادرت نورزیده است ولی با توجه به کاربرد آن در جای-جای المیزان به طور کلی می‌توان گفت منظور از سیاق از منظر علامه در تفسیر المیزان، نظم و یکنواختی کلمات و جملات، گاه در معنا و گاه در الفاظ مراد است.

از نظر هرش منظور از بافت و سیاق کلام، مجموعه بسیار پیچیده و به هم پیوسته‌ای از عوامل مرتبط با یک «عبارت» است؛ مثل مجموعه‌ای از واژه‌های محیط بر آن «عبارت»، محیط کاملاً فیزیکی، روان-شناختی، اجتماعی و تاریخی که آن گفتار مورد نظر، در چنان شرایطی ارائه شده است. به همین جهت از نظر هرش بدون بافت و سیاق نمی‌توان معنا را درک کرد. واژه بافت از طرفی نشان‌گر داده‌هایی است که ملازم معنای متن هستند و به ما کمک می‌کنند تصوّر درستی از کلّ داشته باشیم، و از طرف دیگر حاکی از برداشت‌ها و استنباط‌هایی است که جزئی از معنای متن هستند (هرش، ۱۳۹۵: ۱۲۱). از نگاه هرش سیاق در محدود کردن احتمالات معنایی و همچنین تعیین حدس یک مفسّر می‌تواند نقش داشته باشد ولی تعیین کننده‌ی معنای لفظی نیست (هرش، ۱۳۹۵: ۷۵). وی قائل است که برای تبیین زمینه‌ی متن، باید از تعیین

ژانر استفاده کرد. هرش در تمایز ژانر درونی با بافت و سیاق کلام می‌گوید: «یکی از اجزای ضروری یک بافت، ژانر درونی گفتار است که حدس زده می‌شود. هر چیز دیگری در بافت و سیاق کلام، صرفاً به‌عنوان یک راهنما و سرنخ برای رسیدن به ژانر درونی مفید است، اما به‌خودی‌خود هیچ نیروی قهری برای معین کردن معانی جزئی ندارد» (هرش، ۱۳۹۵، ص ۱۲۲). اگر درک و دریافت در مورد ژانر کل گفتار، متفاوت با درک گوینده باشد چنین ژانری بیرونی نامیده می‌شود که یک حدس نادرست است، اما ژانر درونی، یک حدس درست است. یکی از وظایف اصلی مفسر در تفسیر، نفی انتقادی ژانر بیرونی، در جهت کشف ژانر درونی یک متن است (هرش، ۱۳۹۵: ۱۲۳). هرش می‌گوید: «مؤلف و مفسر هر دو مقید به آداب و قواعد ژانر هستند و معنای مورد نظر مؤلف به‌واسطه‌ی رغبت او به کاربرد ژانر درونی خاص، متعین می‌شود» (هرش، ۱۳۹۵: ۱۶۲). از نگاه هرش دلالت‌های یک گفتار، توسط ژانر درونی آن تعیین می‌شود و درستی تفسیر منوط به درستی حدس ژانر متن است و اختلافات، ناشی از تشخیص نوع ژانر است (هرش، ۱۳۹۵: ۱۲۴-۱۲۶).

#### ب- زمینه تاریخی و تاریخ‌مندی فهم و تفسیر

همه شواهد تاریخی و قرائنی که مقطع صدور متن را احاطه کرده است، به شرط آن که در کشف مراد مقصود مؤلف مؤثر افتد، از زمره عوامل و زمینه مؤثر در فهم متن به حساب می‌آید. طباطبایی از شأن نزول آیات یا زمینه تاریخی صدور متن به‌عنوان مهمترین قراین برای کشف معنای مقصود مؤلف مدد جسته و با ترسیم وضعیتی اجتماعی زمان نزول قرآن و احکام اجتماعی آن، آیه را تفسیر می‌کند. مثل تفسیر آیه ۳ از سوره نساء، (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۴: ۱۵۷-۱۵۲).<sup>۱</sup>

مراد از «تاریخ‌مندی فهم متن» آن است که اگرچه الفاظ و مفاهیم و اسلوب بیان متن متأثر از فرهنگ زمانه تکوین آن است ولی هر مفسری با افق معنایی خاص خود که حاوی همه پیش‌دانسته‌ها و انتظارات و علائق اوست، با متن مواجه می‌شود و این افق معنایی در فهم و درک او از متن تأثیر اساسی دارد. پذیرش این امر موجب تاریخ‌مندی و سیالیت فهم و تفسیر متن می‌گردد. از این رو یک متن در طول زمان تفسیرهای بسیار متنوعی را می‌پذیرد در نتیجه فهم متن، امری ثابت نبوده و هیچ تفسیر و فهمی، تفسیر نهایی متن نمی‌باشد. بر اساس تاریخ‌مندی فهم، هیچ فهمی، عینی نیست و همه تفسیرها به شکلی خالی از تفسیر به-رأی نیستند. مشی تفسیری طباطبایی و نظریات او با این تاریخ‌مندی فهم، سازگاری ندارد (مرزبان و وحی، ۱۳۸۱: ۱۵۴-۱۵۵).

از نظر هرش نظریه افراطی تاریخ‌مندی از آنجا که به معنای ثابت و واحد برای متن اعتقاد ندارد،

۱. موارد دیگر در ذیل این آیات: (بقره: ۱۶)، (مانده: ۳)، (نساء: ۳)، (نمل: ۱۵۸)، (احزاب: ۳۳).

نمی‌تواند برای فهم درست، ملاک و معیار روشنی ارائه دهد (هرش، ۱۳۹۵، ضمیمه ۲: ۲۲۲) ولی وی قائل است که تاریخ‌مندی، منافاتی با ثبات معنای متن ندارد و در حوزه «معناداری متن» (همان معنی امروزی که نزد ما است و تغییر می‌کند) است، نه معنا که ثابت است و تغییر نمی‌کند. وی قائل است که باید رویکردی اتخاذ کرد تا هم ثبات معنای لفظی حفظ شود و هم سیالیت آن برقرار گردد. داده‌های فرهنگی و نگرش‌های مشترک بین دوره‌ای در گذشته و دوره‌ای کنونی، متفاوت هستند ولی امر مطلوب این است که این حقایق را بدون تناقض و بدون از میان بردن تمایزهای منطقی و ضروری حفظ کنیم (هرش، ۱۳۹۵: ۳۲۰). از نظر هرش معنای لفظی متن نه تنها می‌تواند وابسته و مرتبط به هر وضعیت تاریخی، زبانی، روان‌شناختی... قابل تصور باشد بلکه متقابلاً زمان‌های مختلف متعلق به شرایط متغیر هر وضعیت قابل تصور می‌تواند در معنای لفظی متن دخیل باشد (هرش، ۱۳۹۵: ۹۴). از نگاه هرش تفسیر یک امر سیال و تاریخی است و در هر دوره‌ی زمانی متفاوت بوده (هرش، ۱۳۹۵: ۱۸۱)، و تقریباً همواره با نقد همراه است (هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۹). دو کارکرد «عمق بخشیدن» و «تغییر دادن» عواملی هستند که به واسطه آن‌ها تفسیرها متفاوت می‌شوند (هرش، ۱۳۹۵: ۱۷۳-۱۷۲).

### ج- مقایسه و تحلیل مبانی مرتبط با نقش زمینه

از مقایسه آرای طباطبایی و هرش بدست می‌آید که: هر دو اندیشمند نقش سیاق را در کشف معنای متن مورد تأکید قرار می‌دهند. طباطبایی سیاق را به عنوان قرائن و امارات داخلی و خارجی ذکر می‌کند ولی هرش سیاق را مجموعه‌ای از عوامل لفظی، محیط فیزیکی، روان‌شناختی، اجتماعی و تاریخی مرتبط با یک متن می‌داند که راهنما و سرخ برای رسیدن به ژانر درونی است ولی تعیین‌کننده‌ی معنای لفظی نیست. طباطبایی قائل به تاریخ‌مندی فهم متن نیست ولی هرش عقیده تاریخ‌مندی را ادعایی غیر قابل ابطال دانسته و آن را در حوزه معناداری (معنای امروزی نزد ما) قابل ارزیابی و خارج از حوزه هرمنوتیک می‌داند.

### نتیجه‌گیری و تحلیل

از مقایسه تطبیقی مبانی فهم و تفسیر قرآن در آرای طباطبایی و هرش در محورهای چهارگانه مؤلف، متن، مفسر و زمینه، نتایج ذیل به دست آمد:

۱- در محور «مؤلف» آرای طباطبایی و هرش در مؤلفه تعیین‌بخشی معنا از سوی مؤلف کاملاً هم‌خوان است یعنی هر دو قائل به ثبات معنای متن هستند. و در مؤلفه قصد مؤلف در تولید متن هم‌خوانی مبانی آرای آن‌ها نسبی است؛ یعنی هر دو قائل‌اند که معنای متن وابسته به قصد و اراده مؤلف است ولی طباطبایی از منظر علم اللغة و دلالت در کل کلام مؤلف و هرش از منظر هرمنوتیکی آن را می‌پذیرد. با توجه به این نتیجه می‌توان تحلیل کرد که تفاوت این دو دیدگاه در تفسیر قرآن دو نتیجه متفاوت خواهد داشت. کشف مراد مؤلف از منظر طباطبایی نتیجه‌اش حجت دانستن ظاهر کلام قرآن است. یعنی تفسیر آیات با استفاده

از دلالت‌های زبانی و علم‌اللغه و مبانی اصولی و مباحث دلالت الفاظ، صورت پذیرفته و لوازم آنها بیان شده و در همان شکل‌های نخستین پیاده شدن آن‌ها در زمان صدور متن، غیر قابل تغییر و ابدی دانسته می‌شود مثل حکم رجم، قطع ید سارق،... ولی با دیدگاه هرمنوتیک هرش که در صدد دستیابی و کشف چرایی صدور حکم و کشف علت فعالیت زبانی مؤلف است الزامی به توقف در ظاهر کلام نخواهد بود. مثلاً می‌توان گفت در مورد عدالت که یکی از ارزش‌های مهم مطرح در قرآن است؛ باید دید در عصر حاضر در روابط اجتماعی و سیاسی و جزایی چه چیزهایی باید ملاک قانون‌گذاری باشد تا به عدالت مفهوم معقول این عصر نزدیک شود. در این صورت از منظر هرمنوتیکی ممکن است عین اجرای آن حکم در عصر حاضر معقول تشخیص داده نشود مثل حکم رجم، قطع ید سارق... چنین تفسیری تفسیر عصری با رویکرد نواندیشی و در زمینه و زمان مند خواهد بود.

۲- در محور «متن» در دو مؤلفه «وضع الفاظ و دلالت معنا» و «پیوند معنایی اجزاء متن» آرای طباطبایی و هرش کاملاً هم‌خوان است و در دو مؤلفه «زبان متن» و «فهم‌پذیری متن» هم‌خوانی آنها نسبی است. یعنی هر دو زبان را ابزاری می‌دانند ولی طباطبایی قائل به دو نوع زبان الهی و بشری است؛ در حالی که هرش زبان را فقط بشری می‌داند. هم‌چنین هر دو قائل به فهم‌پذیری متن هستند البته هرش فهم معنای متن را محتمل می‌داند نه یقینی.

۳- در محور «مفسر» در پنج مؤلفه «عمل تفسیر متن»، «استنتاج از متن»، «پیش دانسته‌های مفسر»، «علاقه و انتظارات مفسر» و «دوره‌هرمنوتیکی» هم‌خوانی مبانی آرای آن‌ها نسبی است؛ یعنی طباطبایی قائل به کشف و بازتولید مراد مؤلف از طریق علم‌اللغه و دلالت است ولی هرش قائل به کشف و بازتولید هدف فعل گفتاری مؤلف است. طباطبایی استنتاج متن را طریق مکمل فهم می‌داند ولی هرش پرسش در باره متن را برای درک ژانر متن و ارائه فرضیه ضروری می‌داند. طباطبایی پیش‌دانسته‌های ابزاری را برای مفسر ضروری دانسته و دخالت بقیه پیش‌دانسته‌های مفسر را محلّ در فهم می‌داند در حالی که هرش پیش‌دانسته‌های مفسر را برای حدس زدن ابتدایی ژانر متن ضروری می‌داند. طباطبایی در عمل دوره‌هرمنوتیکی را بین جزء و کلّ متن برقرار می‌کند ولی هرش دور هرمنوتیکی را بین ژانر با اجزاء متن و پیش‌دانسته‌ها برقرار می‌کند. با توجه به نظریه ژانر متن، می‌توان تحلیل کرد که این نظریه تأثیر اساسی در تفسیر دارد؛ چون طبق این نظریه «سیاق»، راهنما و سرخ برای رسیدن به ژانر درونی است که کلید فهم متن است. براساس این نظریه می‌توان گفت، اگر ژانر درونی قرآن یک متن قانونی و برنامه‌ی ابدی برای زندگی انسان تلقی شود تفسیر آن ابدی دانستن احکام و قوانین آن است آن‌چنان‌که رویکرد تفسیر سنتی مفسران اسلامی بر همین روال است و اگر ژانر درونی متن قرآن روایت و توصیه‌های اخلاقی-اجتماعی برای جامعه‌ای معین با اهداف معین فرض شود، نتیجه‌اش جواز تفسیر عصری و ارائه نظرات جدید حقوقی

و اجتماعی با حفظ اهداف اصلی قرآن با رویکرد نواندیشی خواهد شد.

۴- در محور «زمینه» در هر دو مؤلفه «زمینه و سیاق» و «تاریخ‌مندی متن» هم‌خوانی مبانی آرای آن‌ها نسبی است. یعنی طباطبایی به سیاق درون متنی قائل است ولی هرش قائل به سیاق درون متنی و بیرون متنی است تا این‌که از طریق آن دامنه معنا و حدس مفسر تحدید شود. طباطبایی با قبول ثبات معنا، قائل به تاریخ‌مندی متن که موجب سیالیت معنا می‌شود، نیست؛ در حالی که هرش تاریخ‌مندی را در حوزه معنا می‌پذیرد ولی در حوزه معناداری نمی‌پذیرد. نتیجه نهایی نشان می‌دهد که میزان قرابت و هم‌خوانی مبانی آرای طباطبایی با هرش در حوزه فهم و تفسیر نسبی در حد متوسط (نه حد اکثری و نه حد اقلی) است. با این نتیجه، فرضیه تحقیق مبنی بر هم‌خوانی مبانی آرای آنها به صورت حداکثری تأیید نشد.

نمودار ۳: مقایسه تطبیقی مبانی فهم و تفسیر در آرای طباطبایی و هرش

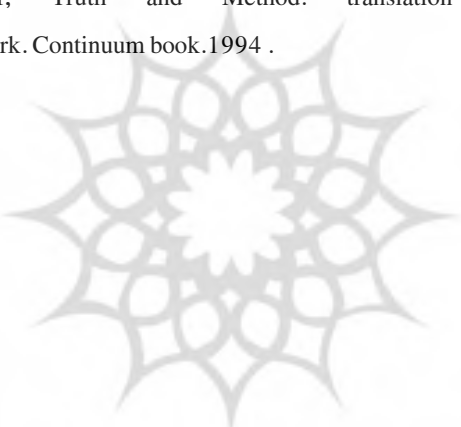
محور	مؤلفه‌ها	طباطبایی	هرش
مؤلف	۱- قصد مؤلف در تولید متن	قابل پذیرش سمانتیکی	قابل پذیرش هرمنوتیکی
	۲- تعین بخشی معنای لفظ	پذیرش ثبات معنا	پذیرش ثبات معنا
متن	۳- وضع الفاظ و دلالت معنا	قابل پذیرش	قابل پذیرش
	۴- پیوند معنایی اجزاء متن	قابل پذیرش	قابل پذیرش
	۵- زبان متن	پذیرش در دو نوع الهی و بشری	پذیرش فقط بشری
	۶- فهم‌پذیری متن	پذیرش با علم اللغه و دلالت	پذیرش معنای محتمل لفظ
	۷- عمل تفسیر متن	بازتولید و کشف مراد مؤلف	بازتولید و کشف هدف فعل گفتاری مؤلف
مفسر	۸- استنتاج از متن	استنتاج به عنوان طریق مکمل فهم	استنتاج برای درک ژانر متن و ارائه فرضیه
	۹- پیش‌دانسته‌های مفسر	پیش‌دانسته‌های ابزاری ضروری است و بقیه مخل	پیش‌دانسته‌ها لازم است برای حدس ژانر متن
	۱۰- علاقه و انتظارات مفسر	دخالتش مخل فهم است.	موجب تعیین و قوام جزئیات معنایی است.
	۱۱- دور هرمنوتیکی	بین جزء و کل متن	بین ژانر با اجزاء متن و پیش‌دانسته‌ها
زمینه	۱۲- زمینه و سیاق	سیاق درون متنی و شأن نزول	درون متنی و بیرونی برای تحدید معنا و حدس مفسر
	۱۳- تاریخ‌مندی فهم متن	غیر قابل پذیرش	غیر قابل پذیرش در حوزه معنا و پذیرش در معناداری

## منابع

- قرآن، ترجمه فولادوند.
- ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۹م.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
- انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، چاپ پنجم، نشر سخن، ۱۳۸۷.
- الاسوسی، علی رمضان، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۰.
- بلاشر، یوزف، گزیده هرمنوتیک معاصر، ترجمه سعید جهانگیری، آبادان، پرسش، ۱۳۸۹.
- پالمر، ریچارد، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، علم هرمنوتیک، چاپ نهم، هرمس، تهران، ۱۳۹۵.
- دهقانی، محسن، فروغ حکمت: ترجمه و شرح نه‌ایة الحکمة علامه سید محمدحسین طباطبائی، چاپ اول، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۸.
- دهکردی، روحی، و تجری، احسان، (اصطلاح شناسی مبانی تفسیر)، (فصل نامه پژوهش‌های قرآنی)، شماره پیاپی ۷۷، ۱۳۹۴، صص ۹۴ - ۱۱۷.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین، مفردات الفاظ القرآن، ذوی القربی، قم، ۱۳۸۴.
- ساغروانیان، جلیل، فرهنگ اصطلاحات زبان شناسی، چاپ اول، نشر نما، مشهد، ۱۳۶۹.
- سوسور، فردیناندو، درس‌های زبان شناسی همگانی، ترجمه نازیلا خلخالی، نشر فرزانه نو، تهران، ۱۳۷۸.
- شاکر، محمد کاظم، (ترمینولوژی مبانی و روش‌های تفسیر قرآن)، (مقالات و بررسی‌ها)، دفتر ۷۲، زمستان ۸۱: ۱۳۹-۱۵۱.
- صدر، سید محمد باقر، انسان مسئول و تاریخ ساز، ترجمه محمد مهدی فولادوند، بنیاد قرآن، بی‌جا، ۱۳۵۹.
- \_\_\_\_\_، السنن التاريخية فی القرآن، دارالتعارف، دمشق، ۱۴۰۹ ق.
- \_\_\_\_\_، دروس فی علم الاصول، بیروت، ۱۹۷۸ م.
- صفوی، کوروش، فرهنگ توصیفی معناشناسی، چاپ اول، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸۴.
- طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، مؤسسه الأعلمی، بیروت، ۱۳۹۰ ق.
- \_\_\_\_\_، حاشیه الکفایه، چاپ اول، بنیاد علمی و فکری، قم، ۱۳۶۱.
- \_\_\_\_\_، قرآن در اسلام، چاپ سوم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۸.
- عباسی، مهرداد، رویکردهایی به تاریخ تفسیر قرآن، ویراسته‌ی اندرو ریپین، چاپ اول، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۹۴.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ دوم، انتشارات هجرت، قم، ۱۴۱۰ ق.
- فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، القاموس المحیط، چاپ اول، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۱.



- کریس، لان، ویتگنشتاین و گادامر، ترجمه مرتضی عابدینی فر، چاپ سوم، پارسه، تهران، ۱۳۹۸.
- کوزنز هوی، دیوید، حلقه انتقادی، ترجمه مراد فرهاد پور، انتشارات روشنگران، تهران، ۱۳۸۴.
- مجتهد شبستری، محمد، درس گفتارهای هرمنوتیک جدید چیست؟ جلسه ۴۴، وبسایت، ۱۳۹۴.  
[www.mohammadmojtahedshabestari.com](http://www.mohammadmojtahedshabestari.com).
- \_\_\_\_\_، هرمنوتیک، کتاب و سنت، چاپ هشتم، طرح نو، تهران، ۱۳۹۳.
- مرزبان وحی و خرد: یادنامه مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبائی قدس سره، چاپ اول، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱.
- واعظی، احمد، نظریه تفسیر متن، چاپ سوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۹۷.
- هرش، اریک دونالد، اعتبار در تفسیر، ترجمه محمد حسین مختاری، چاپ اول، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۹۵.
- Gadamer, Hans Geor, Truth and Method. translation revised by Donald G. Marshall. New York. Continuum book. 1994 .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی